

ایران و اسلام

در نشریه آلمانی زبان اشپیگل

(۵)

در شماره‌های گذشته یاد، فهرستی از مقالات ایران و اسلام مجله آلمانی زبان اشپیگل، و نیز چند نمونه از ترجمه آن مقالات را تقدیم خوانندگان یاد کردیم. دنباله فهرست مقالات را در شماره‌های آینده درج خواهیم کرد. در این شماره نمونه‌ای دیگر از ترجمه مقالات را از نظر یاد آشنایان می‌گذرانیم. این مقاله از یک سو، نشاندهنده توطئه‌های گسترده بین‌المللی برای اشغال سرزمین فلسطین و ایجاد دولت صهیونیستی در فلسطین اشغالی است، و از دیگر سو، نمودار قیامهای مسلمانان است برای سرکوبی دشمنان اسلام و عوامل صهیونیست.

اشپیگل، سال ۱۹۴۹ میلادی (۱۳۳۰ خورشیدی)، شماره ۴۴

دینامیت بر روی پاها

در نخستین روز تعطیل مسلمانان در ماه اکبر، سه میلیون نفر پیروان دین اسلام، میان قاهره و اسکندریه از سوی روحانیون خود فراخوانده شدند، تا برای یک جهاد (جنگ مقدس) علیه بریتانیای کبیر خود را آماده سازند.

اعظم پاشا، دبیر کل جامعه عرب، پس از این واقعه چند بار جهت انجام مذاکرات رسمی به حضور فاروق، پادشاه مصر، شرفیاب شد. اعظم پاشا به فاروق هشدار داد که بایستی مراقب اقدامات اعضای «جمعیت اخوان المسلمین» دانشجویان افراطی باشد و اگر نمی‌خواهد سرنوشت تلخی مانند علی رزم آرا نخست وزیر ایران، که در حد اعتدال نسبت به انگلستان گرایش داشت و یا ملک عبدالله پادشاه اردن، یا نخست‌وزیر فاروق، نقراشی پاشا (در سال ۱۹۴۸ به سبب نزدیک بودن با انگلیسیها به قتل رسید) در انتظارش باشد، باید به اتفاق نخست‌وزیر فعلیش نحاس پاشا ترتیبی اتخاذ کند که الغای

قراردادهای مصر و انگلستان، بیش از این به تعویق نیفتد.

اما فاروق باز هم از این کار امتناع می‌ورزد، زیرا نمی‌خواهد در مقابل ترور و وحشت تسلیم شود. سپس شورای علماء (ulama - روحانیون سطح بالا) دردانشگاه الازهر قاهره تشکیل شد. (شورایی شبیه همین شورا، در سال ۱۹۴۸ رای به نبرد اعراب با اسرائیل داد.)

این شورا تحت ریاست شخصیتی بود که با وقاری روشنفکرانه بر آدمی اثر می‌گذاشت. مردی پنجاه‌وشش‌ساله بود که چشمانی آبی رنگ، نگاهی آرام، اما شیطنت‌آمیز و محیلانه داشت. چهره‌اش با بینی خاص نژاد سامی و لطافت پوست آن، حالتی به وی داده بود که خلاف آنچه که از او شنیده می‌شد، می‌نمود و سفیدی پوست صورتش به رنگ صورتی، مانند پوست نوزادان بود.

وقتی که فاروق، با توجه به مذاکراتی که در این شورا انجام گرفت به نخست‌وزیر خود نحاس پاشا دستور العای قراردادهای بسته‌شده با انگلستان را داد که به پایان بحران مصر نیز منجر می‌شد و هنوز جامعه عرب را هم از اتخاذ چنین تصمیمی آگاه نکرده بود، این مرد به بزرگترین پیروزی خود که بر پایه سیاست توطئه، تهدید و اعراب استوار بود رسید. او «محمد حاجی امین الحسینی» مفتی بزرگ اورشلیم و رئیس یک فرقه افراطی وحشت‌آفرین و مذهبی خاورمیانه است.

ظرف مدت سی سال، حاجی امین از طریق توطئه چینی، سوء قصد به شخصیتها و بلوا و غارت که فقط در محیط تاریک معتقدات اسلامی امکان پذیر است، به یک شخصیت اثر گذارنده و قدرتمند، از گونه ویژه خود در جهان اسلام تبدیل گردید.

این موفقیت مرهون نیروی خستگی ناپذیر و جادویی مذهب که او را تسخیر کرده و حس پنهان کاری افسانه‌ایی که در فطرت اوست و نیز شهرت طلبی و قدرت طلبی و نفرت کاستی ناپذیری است که علیه یهودیان (این نفرت را در نگاه او نیز می‌توان دید.) و دوستان ایشان - یعنی انگلیسها که فلسطین را به زیر سلطه خود در آورده‌اند - دارد. از عواملی که به قدرت رسیدن او را تسهیل کرده است، می‌توان آغاز به‌پاخاستن ملل اسلامی را علیه حکومت بیگانگان که از طریق تحریکات مذهبی تقویت شده است، و نیز فقر و فاقه و فلاکت آنان را نام برد. راه کج و منحرف مفتی، قدرتی را نشان می‌دهد که انگیزه تکامل سیاسی در خاورمیانه شده است.

حاجی امین به عنوان یک دسیسه‌گر حرفه‌ای، امروز در ویلایی به نام «آیدا» (در منطقه هلیوپولیس واقع در حومه قاهره) که دولت مصر در اختیارش گذاشته است، در رفاه و آسایش زیاد زندگی می‌کند. کار روزانه او با نرمش به حالت نشسته، در سحرگاهان آغاز می‌شود. در هنگام ورزش، نخستین فوجان قهوه‌ای را که در مدت روز

به تعداد زیاد صرف می کند، می نوشد. این قهوه بسیار تلخ مزه و غلیظ است. مفتی زودتر از ساعت ۲ صبح به رختخواب نمی رود و غذای کمی که می خورد، اکثراً از سبزیجات است. او به عنوان یک مسلمان متعصب، تدخین نمی کند و به الکل حتی دست هم نمی زند و اگر به دنبال تنوع و یا استراحتی باشد، با تفنگ چند تیر به هوا شلیک می کند و با شش فرزندش که دارد سرگرم می شود. حاجی امین این شش فرزند را از تنها همسری که اختیار کرده است دارد، پنج دختر بین ۲۵ تا ۸ ساله (عزیزدرانه وی کوچکترین دخترش، امینه است) و یک پسر بیست ساله که دانشجوی رشته حقوق است.

ملک ویلای آیدا (یک ویلای لوکس دو طبقه با ۱۶ اتاق)، به وسیله مأموران برگزیده پلیس مصر که در اتاقکهای نگهبانی نزدیک به یکدیگر مراقب اوضاع و احوال هستند، محاصره شده است. فضای درون باغ، توسط بیست نفر نگهبان خصوصی وی که روی دیوارها کشیک می دهند، محافظت می شود. وقتی که مفتی میهمانان بی شمار خود را که از سیاستمداران مصری، دوستش اعظم پاشا، روحانیون طراز اول و خبرنگاران غربی هستند، به حضور خویش می پذیرد، نگاه فلسطینیهای مذکور نسبت به این میهمانان، دوستانه و محبت آمیز است. اگر قرار باشد که مفتی تبعید گاهش را ترک کند - که کمتر اتفاق می افتد - سوار یکی از دو لیموزینی که در اختیار دارد می شود. محافظان خصوصیش که مسلح به مسلسل هستند و به سبب سنگینی این جنگ افزار، آن را با خود می کشند اطراف او را می گیرند و دائماً با ابزار احساسات گرم و صمیمانه و ایجاد سر و صدا، او را تعظیم و تجلیل می کنند.

محمد امین الحسینی در سال ۱۸۹۵ میلادی به عنوان خلیف یک خانواده سرشناس «مفتی»* در اورشلیم هیاهو برانگیز به دنیا آمد. او نیز چون سایر جوانان مرفه الحال عرب، زندگی سیاسی - روحانی خویش را با تحصیل در دانشگاه الازهر قاهره آغاز کرد، که در آنجا طرح آموزش قرآن کریم، که ظرف مدت بیش از یک هزار سال، هنوز هم تغییر چندانی نکرده است، آغاز کرد.

در جریان جنگ جهانی اول، ابتدا با درجه ستوانی توپخانه و به عنوان یک افسر ترک می جنگید، تا اینکه در سال ۱۹۱۸ به انگلیسیها روی آورد و به اتفاق سرهنگ «تی. ای. لورنس»** (T.E Lawrence) در دمشق جنبش «ضد ترک - آلمانی» را سازمان داد. اما از آنجا که انگلستان آرزو و خواست ملی گرایان جوان عرب را نادیده گرفت و با اعلامیه معروف «بالفور» نخست وزیر انگلستان، راه را برای مهاجرت یهودیان به فلسطین باز کرد، لذا حاجی امین نخستین قیام خونین اعراب را علیه اشغال انگلیسیها بنیان نهاد و دست به کودتایی زد که ناکام ماند. پس از این واقعه، حاج امین

به سوریه فرار کرد و یک دادگاه انگلیسی وی را به ده سال زندان محکوم ساخت. وقتی برادر حاجی امین، مفتی وقت اورشلیم فوت کرد، «سرهربرت ساموئل»، کمیسر اول انگلستان در فلسطین مصمم شد که از این فرصت استفاده، و این جوان خطرناک را جذب خود کند. بنابراین حاجی امین را مورد عفو قرارداد و ضمن اعاده حیثیت از وی، لقب خیال‌انگیز «مفتی اعظم اورشلیم» را به او اعطا کرد. (این تنها لقب معتبر در اسلام است).

حاجی امین تمام شرایط فوق را پذیرفت و با رفتاری ظاهراً علمی و طبیعی مشغول کار شد. لکن سازمان اطلاعاتی انگلستان، اندکی بعد آگاه شد که حاجی امین با سوءاستفاده از نفوذ و شهرت خانوادگی، از مقام خود سوءاستفاده کرده، و مشغول سازماندهی عملیاتی برای کشتن مهاجران یهودی است.

زمانی که نقطه نظرهای ضد نژاد سامی (آنتی سمیتیسم) هیتلر، در دهه ۱۹۳۰ صورتی جدی به خود گرفت، مفتی اعظم با مأموران عوامل مخفی آلمانی تماس برقرار کرد و بدین ترتیب درگیرهای کوچک منطقه‌ای، تبدیل به یک سیاست بزرگ و فراگیر شد. وقتی که هیتلر پی برد مفتی و دوستانش نیز علیه یهودیان فعالیت دارند، از نظریات وی به منظور تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی به دست اعراب و حکومت حسینی بر آن منطقه پشتیبانی کرد.

پس از آنکه قیام و بلوایی که در سال ۱۹۲۹ «کمیترون»^۲ آن را از لحاظ مالی پشتیبانی می‌کرد و در اصل علیه انگلیسیها بود (کمیترون بدون آنکه حاجی امین در جریان باشد، ماهانه مبلغ ششصد پوند به او می‌پرداخت)، با ناکامی مواجه شد، مفتی اعظم در سال ۱۹۳۶ طرح یک اعتصاب همگانی و به دنبال آن قیامی توسط اعراب را ریخت که باز هم شکست خورد. او در ماه اوت ۱۹۳۷ با لباس زنانه، ابتدا به مسجد قدیمی عمر فرار کرد و سپس با یک قایق موتوری، خود را به لبنان رساند، زیرا به سبب شرکت در یک توطئه قتل، تحت تعقیب بود.

در همین وقت بود که وینستون چرچیل درباره او چنین اظهار نظر کرد: «مفتی مانند یک تن دینامیت، استوار بر روی دو پا است.»

در بیروت، مفتی به فرانسویان که در آن زمان به شدت با انگلیسیها رقابت سیاسی داشتند، قول داد که پس از این دیگر در سیاست دخالت نکند و به این ترتیب پناهندگی سیاسی به وی اعطا شد. وقتی که جنگ جهانی دوم آغاز شد، حاجی امین مستقیماً وارد فعالیتهایی شد که «آلفرد آیشمن» *** افسر اس - اس (که بعدها علیه یهودیان عملیاتی انجام داد)، و نخست‌وزیر اسبق عراق «رشید عالی - گیلانی» در آن شرکت داشتند. ماموریت آنها، برپا کردن قیامی در سال ۱۹۴۱ در عراق، علیه

انگلیسیها بود. این عملیات درهم شکسته شد، زیرا با دستپاچگی و شتاب طرحش ریخته شده بود، به طوری که پول و اسلحه آلمانیها نیز مؤثر نیفتاد.^۲

حسینی به تهران فرار کرد و در سفارت ژاپن مخفی شد. او از همان جا، طرح عملیات خصمانه‌ای را بر ضد قوای اشغالگر انگلستان در ایران ریخت که آن هم شکست خورد. بعدها خود در این باره چنین گفت: «با کمال شرمندگی از آنجا به رم پرواز کردم.» او از رم نیز با هواپیما به برلین رفت و در سال ۱۹۴۲ چندین بار با درباردار «کاناریس» رئیس سازمان ضد جاسوسی آلمان نازی ملاقات و گفتگو کرد.

باپول آلمانیها (وزارت امور خارجه آلمان نازی سالانه مبلغ ۹۳۵۵۰ مارک رایش آلمان به وی پرداخته است)، مفتی یک شبکه جاسوسی و عملیات خرابکاری در خاورمیانه برپا کرد. در آتن و لاهه آموزشگاههایی بود که در آنجا دانشجویان عرب به عنوان «جاسوس چترباز» و همچنین آشنایی و کار کردن با رادیو و بی سیم، نزد متخصصین آلمانی دوره می دیدند. مفتی بزرگ به طور مرتب، در برنامه تبلیغاتی رادیو آلمان به زبان عربی سخنرانی می کرد. او جنبش «عربستان آزاد» را بنا نهاد و کوشش می کرد از اعراب مقیم اروپا، نیروی کارآموده‌ای به استعداد یک تیپ تشکیل دهد، اما به تشکیل تنها یک جبهه از مسلمانان، به نام «سیزدهمین تیپ کوهستانی اس. اس. بسنی - هرترگوین از داوطلبان کرواتسهای آزاد» برای نمایش در فیلمهای خبری هفتگی آلمان نازی بسنده کرد.

حسینی از هتل خود در لیتز (Linz - شهری صنعتی در اتریش و زادگاه هیتلر)، (در این هتل، دختری که مأمور سازمان اطلاعاتی انگلستان بود و به عنوان خدمتکار و نظافتچی اتاقهای هتل در آنجا کار می کرد، مراقب مفتی بود.)، پس از شکست آلمان در سال ۱۹۴۵ به سوی سوئیس فرار کرد، اما در شهر کنستانس (Konstanz - شهری در مرز آلمان غربی و سوئیس که به وسیله دریاچه‌ای، این دو مرز مشخص شده است)، به چنگ فرانسویان که قوایشان وارد شهر شده بود افتاد.

فرانسویها که از ماجرای اخراج خود از سوریه توسط انگلیسیها هنوز از آنان دلگیر بودند و کینه به دل داشتند، دوباره نسبت به حسینی بداقبال و خستگی ناپذیر، گرایش پیدا کردند. ژرژبیدو او را «آقای حسینی بدشانس» می نامید و دستور داد وی را در ویلایی بزرگ، واقع در پارک «رامبوئی» پاریس تحت نظر قرار دهند.

حاجی امین در آخرین هفته اقامت خود در آنجا، به طور غیرمستقیم مراتب امتنان خود را از فرانسویان این چنین ابراز کرد: «صلاح ادیم پاشا» وزیر امور خارجه وقت مصر که از محارم و نزدیکان حاجی امین بود، ناگهان در اسکندریه اعلام کرد که جنبش استقلال طلبانه آفریقای شمالی که تحت اشغال و سلطه فرانسویان است، تا

مشخص نشدن اوضاع در خاورمیانه، از فعالیت باز می‌ایستد!
در آغاز امر، انگلیسیها و آمریکاییها در سال ۴۶ - ۱۹۴۵ به این فکر افتادند که
علیه مفتی بزرگ به عنوان «جنایتکار جنگی» دادنامه‌ای تنظیم کنند. آنها می‌گفتند،
مدارکی در دست دارند که دال بر شرکت حسینی در اخراج و تبعید اجباری و قتل
یهودیان مجارستان است. این مدارک تا آنجا اعتبار و اهمیت دارد که می‌توانست او را
به پای چوبه دار بکشاند. ولی مارشال تیتو که در آن زمان هنوز از روسها حرف شنوی
داشت، خواهش کرد که نام وی از صورت اسامی جنایتکاران جنگی حذف شود.

در همان تابستان، مفتی اعظم به یک خبرنگار آمریکایی در این مورد گفت: «ما
طرفدار نازی نبودیم، ولی می‌دیدیم که رفتارمان با رفتار آلمانیها شباهت دارد. ما برای
اهداف میهنی خود آماده بودیم، نه تنها با نازیها و یا دموکراتها همکاری کنیم، بلکه با
«شیطان» نیز هم! ...»

خبرنگار آمریکایی محتاطانه پرسید: «با توجه به وضع حاضر، آیا می‌توان گفته
شما را چنین معنا کرد که اگر از کمک غرب نومید شوید، دست به دامان کمونیسم
خواهید شد؟»

حسینی: «من یک رهبر مذهبی هستم و دین من از کمونیسم متضرر است، اما از
سوی دیگر، دین من به من دستور نمی‌دهد که به این سبب فعال نباشم، تسلیم شوم و
بگذارم سرزمینم، سرزمین اسلام نابود شود.»

سپس خبرنگار آمریکایی را از قولهایی که انگلستان داده و بدانها عمل
نکرده بود، آگاه ساخت و گفت: «آیا انگلیسیها سرزمین شما را (آمریکا را) در سال
۱۷۷۶ داوطلبانه و بدون سروصدا ترک کردند؟»

در نوزدهم ژوئن سال ۱۹۴۶ مفتی اعظم دیگر نتوانست در ویلای تبعیدی خود در
پاریس بیش از این دوام بیاورد. بنابراین ریشش را از ته زد، موی سرش را تغییر رنگ
داد و پنهانی خود را به خیابان رساند و با یک گذرنامه جعلی به وسیله یک هواپیمای
آمریکایی خود را به قاهره رساند و نزد ملک فاروق رفت و گفت: «من به کاخ شما
پناه آورده‌ام». فاروق که خود با خامی و بی‌تجربگی مشغول طرح اقداماتی علیه
انگلستان و اسرائیل بود مقدم حاجی‌امین را گرمای داشت و او را زیر بال و پر خویش
گرفت. او با کمک ملک فاروق و دوست صمیمی و همسائش عظام پاشا، دبیرکل
جامعه عرب، سیاست این تشکیلات را به مسیر افراطی خود کشید و مبارزه را علیه
شخصیتهایی که به گونه‌ای معتدل از انگلستان و اسرائیل طرفداری می‌کردند، از جمله
ملک عبدالله پادشاه اردن، آغاز کرد.

در سال ۱۹۴۸ پیروان افراطی حاجی‌امین، وابسته به «جمعیت اخوان المسلمین»

(برادری مسلمانان) نخستین حمله خود را علیه کشور اسرائیل که از تقسیم میهن حسینی پدید آمده بود، انجام دادند. او موفق شد پای تمام اعضای جامعه عرب را به این درگیری که به فتوای مفتی اعظم یک «جنگ تمام عیار» بود، بکشاند. حاجی امین رئیس روحانی حکومت «تمام فلسطین» بود، که در غزه اشغال شده مصر، اعلام شده بود. او به دفعات که کینه و دشمنی از آن می بارید، به عنوان نماینده معترض فلسطینی، در مذاکرات صلح سازمان ملل متحد شرکت کرد.

اما خود او، به دلیل خصومت ورزیدن به ملک عبدالله پادشاه اردن، مقصر شکست مفتضحانه اعراب بود، زیرا دائماً از اتحاد قوای نظامی اعراب جلوگیری می کرد. آنچه را که سازمان ملل متحد از فلسطین برای اعراب به جا گذاشت، عبدالله از مفتی گرفت و ضمیمه خاک خود کرد و حسینی را به عنوان «مفتی اعظم» معزول ساخت.

حسینی حکومت مصر را به جنگ با ملک عبدالله سنت شکن ترغیب کرد، ولی مصریان او را به خاطر اینکه مقصر شکست اعراب بوده است، نکوهش کردند و به این ترتیب محبوبیت حاجی امین به شدت رو به کاستی گرفت. او دوباره جمعیت اخوان المسلمین را فعال کرد. پلیس قاهره، ویلای او را بازرسی و مخفیگاهی در آن جا کشف کرد که سه هزار قبضه تفنگ و سی هزار مین زمینی در آن پنهان شده بود. چند هفته پیش از بروز این واقعه، مکتوبهایی از سال ۱۹۴۸ پیدا شد که در آن از سوء قصد به ملک فاروق سخن به میان آمده بود.

نقراشی پاشا نخست وزیر مصر که به انگلستان گرایش داشت، فعالیت جمعیت اخوان المسلمین را ممنوع کرد، تا بدین وسیله از تروریسم و براندازی حکومت جلوگیری کند. یکی از اعضای جمعیت اخوان المسلمین که دانشجوی رشته دامپزشکی بود، نقراشی پاشا را با شلیک چند گلوله به قتل رساند.

حاجی امین برای مدتی، فعالیتهای خود را کنار گذاشت، تماسش را با ملت های مسلمان و افراطی تجدید کرد و در آرامش و سکون به طرح نقشه ای پرداخت که نیروی نفوذ و اثرگذاری خود را در قیامهای ضد غربی در خاورمیانه، به سال ۱۹۵۱ به کار گیرد. در آغاز این سال، مسافرت به کشورهای اسلامی را آغاز کرد. ارتباط دقیق بین این دیدارهای مفتی، با آنچه که در پی آن اتفاق افتاده است، هنوز هم معلوم نیست، ولی آنچه که مشهور است، وقوع پی آمدهایی تلخ و تاریک بوده است.

حاجی امین، نخستین ایستگاه را کراچی پایتخت پاکستان قرار داد و به عنوان رئیس افتخاری «کنفرانس جهانی ملل مسلمان» که اتفاقاً در همان وقت در پاکستان تشکیل شده بود، شدیداً به تحریک نمایندگان افراطی ۲۸ ملیت اسلامی، علیه بریتانیای کبیر و غرب پرداخت. اندک مدتی پس از این ماجرا، سرتیپ اکبرخان، رئیس ستاد

ارتش به اتفاق ۲۴ نفر کمونیست پاکستانی، به اتهام توطئه به منظور تشکیل یک «دیکتاتوری نظامی» ضد غرب دستگیر شد.

در کابل پایتخت افغانستان که دشمن پاکستان و از نظر اقتصادی تکیه گاهش شوروی است، با عوامل «پشتونستان» که کوشش می کنند هفت میلیون نفر عشایر کوهستان «پتان» در پاکستان را که از روحیه ای نیرومند و سرشار برخوردارند، از آن کشور جذب و به افغانستان پیوندشان دهند، وارد مذاکره شد. مدت کوتاهی بعد، در گریزهای مرزی بین دو کشور به وقوع پیوست. نخست وزیر پاکستان، لیاقت علیخان، دو هفته پیش به وسیله یک نفر «پتان» که به عشایر کوهستانی یادشده تعلق داشت، به قتل رسید.

مفتی در تهران، با تشکیلات «فدائیان اسلام» که سازمانی همطراز با «جمعیت اخوان المسلمین» است تماس گرفت. مدت کوتاهی بعد، یکی از اعضای فدائیان اسلام، علی رزم آرا نخست وزیر میانه رو ایران را به قتل رساند و از همان وقت بحران نفت آغاز شد. فدائیان اسلام مصدق را تهدید کردند که چنانچه در مبارزات برای نفت به اعتدال رو کند، کشته خواهد شد.

مفتی در مدت اقامتش در سوریه نزد دوست صمیمی خود «معروف دوالابی» رئیس مجلس نمایندگان سوریه زندگی کرد و به او هشدار داد، مبادا با اسرائیل قرارداد صلح ببندد و یا با طرح ملک عبدالله که می خواست با اتحاد سوریه و اردن یک کشور مشترک و جدید تأسیس کند، موافقت کند. اندک مدتی پس از ورود وی به لبنان، نخست وزیر سابق این کشور، ریاض الصلح، که طرفدار انگلستان بود، به ضرب گلوله یک ملی گرای سوری به قتل رسید. این قتل زمانی اتفاق افتاد که ریاض الصلح چهار روز تمام با ملک عبدالله درباره امکان اتحاد با اسرائیل به بحث پرداخته بود.

مفتی درست لحظه ای به قاهره بازگشت که اوایل ژوئن فکر سوء قصد به ملک عبدالله، همپالگی فاروق که می خواست جهان عرب را زیر فرمان خود درآورد، ایجاد شده بود. فاروق با روشهای مفتی تا زمانی که خواستها و آرزوهای او را برآورده کند، موافقت کرد. برای توطئه ای که به منظور قتل ملک عبدالله چیده شده بود، دو برادرزاده و یک پسر عمومی مفتی شرکت داشتند.

مرکز ثقل مفتی در قاهره، این شهر را مرکز ثقل سیاست عرب کرد. او افکاری در سر داشت و کارهایی می کرد که به نظر فاروق خطرناک می نمود. او با زیرکی خود را پشت رئیس اسمی جمعیت اخوان المسلمین مصر، حسن البناء پنهان کرده بود. حسن البناء نخستین فرد مصری بود که نه تنها به اخراج انگلیسیها اعتقاد داشت، بلکه می گفت فاروق «غربی شده ترین و شهوت پرست ترین پادشاهان» نیز باید از سلطنت

کنار رود.

زمانی که در همان تابستان ملک فاروق در جریان مسافرت ماه عسل خود در سواحل ریویرا به سر می‌برد، پلیس فرانسه مأموریت داشت که مراقب دو نفر از اعضای افراطی اخوان المسلمین باشد، زیرا این دو نفر به قصد کشتن ملک فاروق به فرانسه آمده بودند. تقاضای مزبور از پلیس فرانسه، به وسیله حکومت مصر انجام شده بود.

فاروق پس از تشدید دایم سیاست مصر علیه اسرائیل (از آن جمله بستن کانال سوئز به منظور نابود ساختن اقتصاد اسرائیل)، می‌بایست سیاست مصر در برابر انگلستان و نیز غرب را تشدید کند.

مفتی بزرگ حتی یک لحظه نیز از بازگو کردن اهداف و آخرین طرحهای خودداری نمی‌کرد: بازگشت فلسطین اشغالی به حالت نخستینش، اخراج یهودیان «که ما را از سرزمینی بیرون راندند که ما صدها سال آرزگار در آنجا زندگی کرده‌ایم»، سپس تاسیس یک امپراتوری اسلامی در خاورمیانه از اتحاد سوریه، اردن و فلسطین تحت رهبری روحانی و دنیوی شخص وی.

برای تحقق بخشیدن این آرمان، دست یازیدن به هر وسیله‌ای از نظر او، مجاز و محقق است. ترور، توطئه، یک درگیری آشکار با غرب و کمکها و حمایت‌های سفارت شوروی در قاهره، برخورد شرق و غرب با توجه به طرح و نقشه‌های وی الزامی است. در این مورد خود می‌گوید: «مابرای از دست دادن چیزی نداریم و این اختلاف سبب نمی‌شود به ما زیانی برسد».

هفته قبل مفتی اعظم دیده شد که چگونه در اتومبیل کرایسلر مشکی رنگ خود از میدانهای قاهره که تظاهراتی برپا بود، به سرعت می‌گذرد. او با لبخندی احمقانه و بی‌مزه، بیهوده و نابخردانه می‌خندید. مفتی و سفیر شوروی «کوتزیرف» (Kozyrew) که با وزیر امور خارجه مصر که در باره قرارداد خطرناکی مذاکره کرده (شوروی اسلحه به مصر می‌دهد و در عوض از مصر پنبه می‌گیرد)، با خوشحالی زایدالوصف ضیافتی برای دیپلماتهای سطح بالای جامعه قاهره برپا کردند و مفتی با شخصیت‌های سرخوش و خوشحال بسیاری دیده شده است.

- * - لقب «مفتی» تقریباً معنایی برابر «اسقف» دارد. برخلاف یک اسقف مسیحی یک مفتی مسلمان دارای مقامی روحانی و دنیایی است. مفتی‌های اورشلیم رهبران بزرگ روحانی و دنیوی مسلمانان در درون فلسطین قدیم با توجه به جغرافیای سیاسی آن بودند. - نویسنده مقاله.
- ** - این شخص همان افسر انگلیسی معروف به «لورنس عربستان» است. - مترجم.

*** - این شخص همان آیشمن معروف است که در آرژانتین توسط آزانس یهود دستگیر و در اسرائیل اعدام شد. در آن زمان (سال ۱۹۵۱) نامبرده هنوز دستگیر نشده بود. - مترجم.

۱ - مرحوم حاج امین‌الحسینی مفتی اعظم مسلمانان فلسطین از شخصیتهای بسیار بارز و برجسته‌اویل قرن بیستم بود که در جنگ بین‌المللی اول (۱۸ - ۱۹۱۴)، و نیز در جنگ بین‌المللی دوم دارای نقش مؤثر و عمده بود و با آلمانها و عثمانیها در جنگ بین‌المللی اول و نیز با آلمان هیتلری و ایتالیای موسولینی در جنگ دوم جهانی علیه انگلستان همکاریهای فراوان و مخاطره‌آمیزی داشت. وی در سال ۱۳۱۹ خورشیدی پس از اشغال مصر توسط انگلیسها به ایران فرار کرد و مدتی نزد رضاشاه در تهران بود و با آلمانها و طرفداران آلمانها در ایران با امثال مرحوم سید ابولقاسم کاشانی، دکتر متین دفتری، تیمسار فضل‌الله زاهدی، تیمسار آریانا، تیمسار باتمانقلیچ، دکتر نامدار، دکتر تفضلی و غیره به ایجاد تشکیلات بسیار وسیعی به‌طرفداری از آلمان هیتلری علیه انگلستان پرداخت. ولی قبل از اشغال ایران به‌وسیله ارتش انگلستان و روسیه - اوایل شهریور ماه ۱۳۲۰ - از طریق خراسان به‌وسیله عوامل هیتلر و رضاشاه از ایران فرار کرد و سر از برلن درآورد. او با اینکه به علت نطقهای بسیار شورانگیز ضدانگلیسی، و نیز نطقهای پرحرارتش برای ستایش هیتلر که به‌زبان عربی از رادیو برلین پخش می‌گردید، مورد توجه و اعتماد هیتلر قرار گرفته بود که بسیاری از مشاورتهای سیاسی هیتلر در مسائل خاورمیانه و اروپا با او انجام می‌گرفت، ولی حدود شش‌ماه پیش از پایان جنگ دوم به حاج امین‌الحسینی اطلاع داده شد که پلیس سیاسی آلمان نازی قصد دستگیری او را به‌جرم جاسوسی انگلستان دارد. و به‌همین جهت حاج امین‌الحسینی به‌همراه بهرام شاهرخ، گوینده فارسی رادیوی برلین شبانه فرار کرد و از مرز اتریش خود را به مقر فرماندهی ارتش انگلستان رسانید. با کمک افسران انگلیسی، حاج امین‌الحسینی از راه فرانسه به قاهره رفت.

بار دیگر رهبری جناحهای مذهبی سیاسی عربی را عهده‌دار گردید. بهرام شاهرخ نیز از راه ترکیه به ایران آمد و در دربار پهلوی دارای مشاغل مهمی گردید و در هنگام نخست‌وزیری رزم‌آرا مدیر کل رادیو شد و بعدها هم دارای پستهای مهمی گردید.

بهرام شاهرخ - پسر ارباب کبخسرو شاهرخ زرنشتی - بعدها مسلمان شد و زن آلمانی خود را با هفت بچه طلاق داد و یک زن مسلمان گرفت. این هر دو لکه اتهام جاسوسی انگلستان در حزب نازی آلمان هیتلری را تا آخر عمر به‌دنبال خود داشتند.

مرحوم حاج امین‌الحسینی اگر چه شیعه مذهب و ایرانی‌الاصیل بود، مورد قبول و احترام و تبعیت تمام مسلمانان منطقه - اعم از سنی و شیعه - بود. وی به‌زبان فارسی سخن می‌گفت، مقاله می‌نوشت و شعر می‌گفت.

۲ - «کمیترن» (Commintern) اتحادیه بین‌المللی کمونیستها به‌رهبری استالین.

۳ - پول و اسلحه آلمانها که باید به‌وسیله عوامل آلمان در ایران به عراق می‌رسید. قشقایها باید این پولها و اسلحه‌ها را به انقلابیون عراق می‌رسانیدند. اما قشقایها هم پولها را خودشان برداشتند و هم اسلحه‌ها را. علت شکست آن قیام ضدانگلیسی این بود. (پژوهشگر)